

استراتژیست‌های آمریکا و شکل‌گیری جنگ‌های مذهبی در خاورمیانه<sup>۱</sup>امین جعفری<sup>۲</sup>علی‌اکبر جعفری<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۵

## چکیده



۸۵

استراتژیست‌های آمریکا و شکل‌گیری جنگ‌های مذهبی در منطقه خاورمیانه نقش آفرینی می‌کنند.

ایالات متحده آمریکا در دهه‌های اخیر تلاش می‌نماید میزان نفوذ و مداخلات خود را در مناطق مختلف جهان به ویژه منطقه خاورمیانه گسترش دهد. از این رو، منطقه خاورمیانه به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک آن همواره مورد توجه آمریکا بوده است. این کشور با بهره‌گیری از مراکز مطالعاتی و استراتژیست‌ها، هنرمند قدرت در این منطقه را مناسب با استراتژی‌ها و سیاست خارجی خود معماري می‌نماید. هم‌اکنون پدیده‌هایی مانند اسلام‌هراسی، مسابقه تسليحاتی، منازعات قومی و مذهبی، فرقه‌گرایی، تجزیه‌گرایی، خشی سازی محور مقاومت برای نیل به اهداف سنتی (منافع حیاتی آمریکا، حفظ امنیت اسرائیل و تضمین جریان آزاد انرژی)، موجب بی‌ثباتی منطقه خاورمیانه شده است. بنابراین، با توجه به این واقعیت به روش تبیینی-تحلیلی در پی پاسخ به این سوال پژوهش هستیم که استراتژیست‌های آمریکایی چگونه در بررسی جنگ‌های مذهبی در منطقه خاورمیانه تأثیرگذار بوده‌اند؟ بر این اساس فرضیه ما اینست که استراتژیست‌های آمریکایی (متغیر مستقل) در مؤسسه‌های پژوهشی و اتفاق‌های فکر از طریق نظریه‌پردازی و انعکاس آن به دولتمردان و نخبگان سیاسی آمریکا همراه با ارائه نحوه اجراء ترسیم مدل‌ها و استراتژی‌ها در ایجاد جنگ‌های مذهبی (متغیر وابسته) در منطقه خاورمیانه تأثیرگذار بوده‌اند. یافته‌های علمی پژوهش حاضر حاکی از آن است که تقویت این جریانات افزایشی کاتالیزور مهمی در جهت ایجاد جنگ‌های مذهبی در منطقه بوده است که موجب فرقه‌گرایی، تجزیه‌طلبی، توجه‌زدایی از اسرائیل و اسلام‌هراسی شده است. به نظر می‌رسد استراتژیست‌های آمریکایی به دنبال ایجاد بی‌ثباتی فرآگیر و احیای جنگ‌های سی‌ساله اروپایی در منطقه خاورمیانه نقش آفرینی می‌کنند..

**واژه‌های کلیدی:** آمریکا، استراتژیست‌ها، جریانات افزایی، جنگ‌های مذهبی، منطقه خاورمیانه

۱. مقاله مستخرج از پایان نامه دانشجو تحت عنوان «استراتژی آمریکا و شکل‌گیری جنگ‌های مذهبی در خاورمیانه»، دانشگاه مازندران.

۲. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه مازندران، مازندران، ایران. Aj40jmfz@gmail.com

۳. دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه مازندران، مازندران، ایران. (نویسنده مسئول). A.jafari@umz.ac.ir.

Copyright © 2010, SAIWS (Scientific Association of Islamic World Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

## مقدمه

موقعیت جغرافیایی خاورمیانه به عنوان منطقه‌ای با اهمیت راهبردی، همواره سیاست بین‌الملل را متأثر از خود نموده است. خاورمیانه با داشتن منابع غنی از یک سو و موقعیت خاص ژئوپلیتیک از سوی دیگر، حوزه‌ی منفعتی غیرقابل اغماض برای قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شود (متقی و همکاران، ۱۳۸۹: ۳). این منطقه برای رشد و ترقی بیشتر نیاز به زیرساخت‌های مختلف از جمله امنیت خواهد داشت تا روند پیشرفت و توسعه بهتر و سریعتر صورت پذیرد. خاورمیانه در گذشته دارای نامنی‌های بسیار بوده و منازعات و جنگ‌های زیادی را تجربه نموده است که این نامنی‌ها هنوز به اشکال مختلف و گوناگونی وجود دارند. از مهم‌ترین این نامنی‌ها قدرت‌یابی جریان‌های افراطی است که امنیت سیاسی و اقتصادی منطقه را به شدت متأثر از خود نموده است. هر چند که قدرت‌های منطقه‌ای دارای اختلافات فاحشی می‌باشند و بخشی از عوامل این نامنی‌ها را تشکیل می‌دهند، اما شکل‌گیری این جریانات در حقیقت کاتالیزوری هستند در جهت ایجاد جنگ‌های مذهبی که دارای ابعاد داخلی و خارجی می‌باشند. در اینجا نیز می‌توان به ابعاد خارجی این موضوع یعنی نقش قدرت‌های بزرگ که دارای منافع متفاوتی در منطقه خاورمیانه هستند از جمله ایالات متحده آمریکا، اشاره نمود. از این منظر بعد از پایان جنگ سرد و یکجانبه‌گرایی آمریکا در مناطق مختلف جهان و بخصوص منطقه خاورمیانه، نه تنها از اهمیت این منطقه کاسته نشد، بلکه با ظهور قدرت‌های منطقه‌ای جدید و تعارض منافع آنان با آمریکا، عمق راهبردی مناطقی چون خاورمیانه بیش از پیش افزایش یافت (دارا و حامی کلوانق، ۱۳۹۲: ۶۲). از این رو هر کدام از روسای جمهور ایالات متحده پس از جنگ سرد بخش مهمی از راهبرد امنیت ملی خود را نسبت به این منطقه تعریف نموده‌اند. آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم به بعد نقش مهمی در موضوع امنیت این منطقه داشته است ابتدا به منظور تامین انرژی و سپس به بهانه‌ی مبارزه با کمونیسم و امروزه نیز تروریسم را جایگزین کمونیسم نموده است (صادقی و هادی، ۱۳۹۱: ۲۴۵). از نگرشی وسیع‌تر، ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه دارای منافع مهمی است از جمله: بقای دولت اسرائیل و تکمیل روند صلح عبری- عربی، دسترسی به جریان آزاد انرژی، ممانعت از ظهور یک دشمن سلطه‌جوی منطقه‌ای (مرسلی، ۱۳۹۰: ۳۹). همچنین، در بحث تروریسم، آمریکا و جهان غرب به طور تاریخی، همواره تلاش نموده‌اند از ظرفیت‌های منفی درون



۸۶

میر محمد شعبانی، شناخت و تأثیرات  
فصلنامه علمی پژوهشی  
پژوهش‌های بیانی جام جلال

جهان اسلام استفاده نمایند، چنانکه تشکیل گروههای تکفیری و حمایت همه جانبیه از آنها در سالهای اخیر نشان می‌دهد آمریکا سعی نموده بجای مداخله مستقیم با استخدام این جریانات به اهداف منطقه‌ای خود دست یابد (وثوقی و صفری، ۱۳۹۵: ۱۴۲). در این میان گروههای سلفی- تکفیری به دلایلی از جمله، حمله شوروی به افغانستان و حمله آمریکا به عراق و افغانستان، روند خشونت آمیزی را در پیش گرفتند، همچنین، پس از بیداری اسلامی و ایجاد موج خیزش‌های مردمی در خاورمیانه و ایجاد خلا قدرت، بی‌ثباتی سیاسی و هرج و مرج در این منطقه، این گروه‌ها با رفتارهای غیر انسانی و اعمال خشونت شدید گسترش بی‌سابقه‌ای یافته و در برخی مناطق خلافت اسلامی به سبک خود را تاسیس نمودند (کرمزادی، ۱۳۹۵: ۱۱۳). کفر یکی از واژه‌های پرکاربرد این نوع تروریسم است به گونه‌ای که مخالفان خود، از جمله مسلمانان ناهمسو را به کفر متهم می‌کنند و در صدد از میان برداشتن آنها می‌باشد. به همین دلیل، به این نوع تروریسم، تروریسم تکفیری اطلاق می‌شود (روحی، ۱۳۹۵: ۶). از این رو می‌توان گفت، فعالیت گروههای تکفیری تکمیل‌کننده پازل سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده می‌باشد، به گونه‌ای که تاثیرات مخربی بر ثبات منطقه خاورمیانه داشته است، از جمله: افزایش منازعات منطقه‌ای و احتمال بروز جنگ‌های بین کشوری، تجزیه طلبی و از بین رفن تمامیت ارضی کشورها، افزایش جنگ‌های قومی- مذهبی و فرقه‌گرایی (کرمزادی، ۱۳۹۵: ۱۲۴) و قوع انقلاب‌ها و جنبش‌های مردمی در جهان عرب در سال ۲۰۱۱ در کشورهای عربی اقتدار گرا به عنوان متحدان استراتژیک واشنگتن، آمریکا را با شرایط و تغییرات جدیدی در خاورمیانه مواجه ساخت و رهبران آمریکا را وادار به اتخاذ رویکردهای متفاوت در قبال این دگرگونی‌ها کرد تا با همراهی این تحولات، آن را مدیریت کرده و از این طریق مانع از به خطر افتادن منافع بلندمدت آمریکا در خاورمیانه شوند. یکی از این سیاست‌ها متوسل شدن به جنگ‌های نیابتی است که خود عامل مهمی در بازتعريف نظام منطقه و تضعیف ایران بوده است (قیاسوندی و ترکاشوند، ۱۳۹۶: ۱۷۲-۱۷۱). در تحولات مصر، آمریکا ضمن مدیریت بحران به وجود آمده در جریان بیداری اسلامی مردم مصر، با سیطره و مصادره این انقلاب به نفع خود و همچنین رژیم صهیونیستی، به دنبال اسلامیزه کردن منازعات بوده و تمام تلاش خود را صرف ممانعت از به قدرت رسیدن عناصر و جریان‌های اسلام‌گرای مخالف سیاست و منافع غرب در کشور مصر به کار گرفته است (باقری و غلامی، ۱۳۹۶: ۱۸۹).

بی‌ثباتی‌های سیاسی و افزایش

مخارج نظامی و رقابت‌های تسلیحاتی و همچنین افزایش مجدد حضور تیروهای آمریکایی در عراق، سوریه و سایر کشورهای منطقه به بهانه مبارزه با تروریسم تکفیری. در این راستا استاد و شواهد بسیاری همکاری‌ها و حمایت‌های مالی، تسلیحاتی و رسانه‌ای ایالات متحده از این گروه‌ها را تایید می‌نماید از جمله: سازماندهی و تامین مالی و تسلیحاتی القاعده در افغانستان جهت مقابله با شوروی، سکوت آمریکا در قبال تدارکات گسترده داعش برای تهاجم به عراق علی رغم اشراف اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا در منطقه و افشاگری‌های ادوارد اسنودن کارمند سابق آژانس امنیت ملی آمریکا (ساده‌تر نژاد، ۱۳۹۴: ۱۴۱). بنابراین با توجه به این واقعیت این سؤال مطرح می‌شود که استراتژیست‌های آمریکایی چگونه در بررسی جنگ‌های مذهبی در منطقه خاورمیانه تأثیرگذار بوده‌اند؟ فرضیه ما این است که ایالات متحده آمریکا در جهت دستیابی به اهداف کلان خود در منطقه خاورمیانه، همواره سعی نموده با استفاده از ابزارهای مختلف به ویژه، ایجاد و تقویت جریان‌های افراطی به این اهداف خود دست یابد. از این رو یکی از عناصر مهم و اثرگذار بر نخبگان سیاسی و دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده، استراتژیست‌ها هستند که آرا آن‌ها دارای وزن و اعتبار جهانی می‌باشد. این افراد بعضاً به اشکال مختلفی مانند حضور در رسانه‌های مختلف، تالیف مقاله و کتاب، عضویت در مراکز مطالعاتی مهم، داشتن کرسی تدریس در دانشگاه‌های برجسته، تحلیل مسائل دفاعی و استراتژیک و حضور در مناصب مهم دولتی از قبیل مشاور امنیت ملی، وزیر امور خارجه، مشاور روسای جمهور، نقش داشتن در طراحی استراتژی بلند مدت دفاعی و مواردی از این قبیل در جهت دهی به سیاست‌گذاری و عملکرد نخبگان سیاسی ایالات متحده موثر بوده‌اند، از این منظر در این پژوهش به دنبال نقش استراتژیست‌های آمریکایی در شکل‌گیری جنگ‌های مذهبی که در واقع الهام گرفته از جنگ‌های سی ساله اروپایی بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در راستای ایجاد تفرقه و شکاف بین فرق اسلامی و خشی نمودن مسلمان با مسلمان به وسیله ایجاد و تقویت جریانات مخرب تکفیری در منطقه خاورمیانه می‌باشیم.

## ۱. چارچوب نظری

رهیافت سازه‌انگاری<sup>۱</sup> در دهه‌های پایانی قرن بیستم در ادبیات روابط بین‌الملل و مطالعات

1. Constructivism



سیاست خارجی مطرح شد. این رهیافت با زیر سؤال بردن رهیافت رئالیسم و مفاهیم بنیادین آن مانند قدرت، منافع ملی و موازنہ قوا در صدد برآمد تحلیلی از روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بر مبنای نقش عوامل اجتماعی و فرهنگی ارائه کند. در این میان، مساله هویت دولت و هویت سایر بازیگران از جمله گروه‌های قومی و مذهبی و چگونگی شکل‌گیری و تاثیرگذاری این هویت‌ها بر عرصه سیاست که تا پیش از این مورد توجه بود، بیش از قبل در کانون مباحث تحلیلی قرار گرفت (امینیان و همکاران، ۱۳۹۴: ۲). در حقیقت سازه‌انگاران سیاست بین‌الملل را بر ساخته اجتماعی می‌دانند که به واسطه تعدادی از کش‌گران سیاسی که در تعامل متقابل با یکدیگر هستند، شکل گرفته و این کنش‌گران نیز هویت‌ها و منافعی دارند که مبتنی بر ساخت اجتماعی است (دانش‌نیا و مارایی، ۱۳۹۵: ۲۳۳). در واقع سازه‌انگاری را باید یک راه میانه بین رویکردهای تفسیری نسبی‌گرا و واقع‌گرایانه دانست. این رویکرد، نگرش‌های پست‌مدرنیسم و رئالیسم را برای تحلیل‌های اجتماعی در کنار هم قرار می‌دهد. سازه‌انگاری مفهوم تکامل شناختی را به عنوان شیوه‌ای برای توضیح ساخت اجتماعی واقعیت، ارائه می‌کند. یکی از مهمترین تلاش‌هایی که تاکنون برای شناسایی راهبردهای پژوهشی سازه‌انگارانه صورت گرفته است، کتاب کلوتس و لینچ<sup>۱</sup> است که با آثار «الکساندر ونت» نیز همخوانی دارد. در این اثر چهار محور مورد توجه در بحث‌های نظری و تجربی سازه‌انگاران (ساختار، کارگزار، هویت و منافع) مطرح شده و ذیل هریک از آن‌ها روش‌های استفاده شده برای بررسی هر یک با توجه به نوع پرسش مطرح شده، واکاوی شده است (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۳). از این رو می‌توان گفت در رهیافت سازه‌نگاری این قواعد هستند که به کردارها ساختار می‌بخشند، شرایط انتخاب را شکل می‌دهند و فرصت‌هایی را برای ارزیابی هزینه‌ها و پیامدهای راهنمای بدیل نشان می‌دهند، همچنین اعمال را از طریق قواعد سامان مجدد می‌بخشند که این قواعد هم دارای جنبه تکوینی می‌باشند و هم جنبه تنظیمی. قواعد اصولاً خاصیتی ارزشی و هنجارین دارند و در پی تنظیم کنش و بسیج توانمندی‌ها در چارچوب معنایی می‌باشند. در مجموع، سازه‌انگاران برخلاف رویکردهای غالب در روابط بین‌الملل، به عنصر ذهنیت و ملحقات آن مانند هویت و فرهنگ در کنار عناصر مادی اهمیت می‌دهند. به همین علت می‌توان گفت قادر به تبیین اقدامات تروریستی و ظهور جریانات افراطی در منطقه خاورمیانه می‌باشند (یزدانی

1. Klotz and Lynch

## ۲. استراتژیست‌های ایالات متحده آمریکا

اصولاً استراتژیست‌ها تلاش می‌کنند با شناخت و تجربه بالا و تفکری کلان‌نگر، همه جانبه‌نگر و آینده‌نگر دست به طرح‌ریزی و سیاست‌گذاری در سطوح مختلف جامعه بزنند. در این راستا می‌توان بیان نمود شخصیت‌های مختلفی از این دست، در هدایت و جهت‌دهی به سیاست خارجی ایالات متحده موثرند. از این رو، می‌توان استراتژیست‌های مختلفی را یافت که در شکل‌گیری گروه‌های سلفی- تکفیری در منطقه خاورمیانه به طرق مختلفی تاثیرگذار می‌باشند. در این پژوهش تلاش می‌شود رویکرد چند مورد از شخصیت‌های مهم و اثر گذار در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را نسبت به رویدادهای منطقه استراتژیک خاورمیانه مورد بررسی قرار دهیم. برای فهم ساده‌تر یافته‌های پژوهش، موضع گیری‌های استراتژیست‌های آمریکایی در مبحث مربوط به دیدگاه‌های هر یک از استراتژیست‌ها در این پژوهش در همان مبحث مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

### ۱-۲. ساموئل هانتینگتون

ریشه‌ی نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون، به کنفرانسی که وی در سال ۱۹۹۲ در مؤسسه اقتصادی آمریکا ارائه داد بر می‌گردد. کلیات نظریه برخورد تمدن‌ها را قبل از او

برنارد لوئیس تحت عنوان ریشه‌های خشم مسلمانان بیان نمود. او ابتدا در سال ۱۹۹۳ طی مقاله‌ای این نظریه را مطرح و سپس در سال ۱۹۹۷ کتابی را با عنوان برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی منتشر نمود. هانتینگتون هسته مرکزی نظریه خود را فرهنگ می‌داند و عقیده دارد که «فرضیه من این است که منبع اصلی اختلافات در جهان جدید در درجه اول اقتصادی و ایدئولوژیکی خواهد بود. تقسیم‌بندی بشر و اختلاف بر سر منابع سلطه فرهنگی خواهد بود. دولت‌های ملی همچنان بازیگران قدرتمدنی در امور جهانی خواهند بود اما اختلاف اصلی جهان سیاست بین ملت‌ها و گروه‌های متفاوت تمدنی خواهد بود. برخورد تمدن‌ها بر جهان سیاست سلطه خواهد یافت و خط گسل بین تمدن‌ها، خط گسل‌های آینده خواهد بود» (وثوقی و صفری، ۱۳۹۵: ۶). هانتینگتون در این نظریه بیشتر ژئوکالچری را جایگزین بیشتر ژئوپلیتیک نمود و با اشاره به پایان کشمکش سوسیالیستی-کاپیتالیستی، ماهیت تنش‌ها در جهان پس از جنگ سرد را اختلاف‌های فرهنگی و تمدنی می‌داند. به باور وی برخورد هفت تمدن، نزاع اصلی در جهان آینده را به تصویر خواهد کشاند: تمدن غرب (آمریکا و اروپا)، تمدن ژاپنی، تمدن کنفوشیوسی (چین)، تمدن اسلامی (همه کشورهای مسلمان)، تمدن اسلاو - ارتدوكس (روسیه و بخشی از کشورهای بلوك شرق سابق) و تمدن آمریکای لاتین (همه کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی). در حاشیه این هفت تمدن درگیر، یک تمدن فرعی دیگر نیز وجود دارد به نام تمدن آفریقا یی که گویا در جدال تمدن‌ها چندان کارساز خواهد بود (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۷: ۲۲). تاکید اصلی هانتینگتون بر تمدن اسلامی است، وی تمدن اسلامی همراه با تمدن کنفوشیوسی را مهم‌ترین مدعی علیه تمدن غربی جهت تسلط فرهنگی بر جهان می‌داند. در تئوری برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون اشاره می‌کند که «ارتباط خوبی بین تمدن اسلامی و کنفوشیوسی چین وجود دارد که می‌تواند نفوذ و قدرت تمدن غربی را به چالش بکشد. چین از روابط خوبی با جهان اسلام بهره می‌برد و روابط تجاری مناسبی با کشورهای اسلامی از جمله ایران، پاکستان، سودان و سوریه دارد. با این حال نقطه اختلاف نیز بین آنها وجود دارد و آن نگرانی مسلمانان از برخورد چین با جمعیت مسلمان منطقه ایغور است. همچنین، وی عقیده دارد که کانون درگیری‌ها در آینده بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوشیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. از نظر هانتینگتون هر جا که تمدن اسلامی با تمدن‌های دیگر در رابطه بود، لبه‌های خونین آن دیده

می‌شود. وی برای روشن‌تر شدن این نظریه‌ها مثال‌های بوسنی و هرزگوین و کشمیر را مطرح می‌کند. او به طور غیرمستقیم تمدن اسلامی را دشمن غرب می‌داند و نظر بسیاری از نیروهای غربی را که به دنبال تبدیل تمدن اسلامی به صورت دشمن غرب هستند را تایید می‌نماید (وثوقی و صفری، ۱۳۹۵: ۶-۷). وی بیان می‌دارد مشکل اصلی غرب، بنیادگرایی اسلامی و گروه‌های تندره، افراطی و تروریستی همچون القاعده نیست، بلکه مشکل خود اسلام است. اسلام به منزله تمدنی که پیروانش به برتری مطلق فرهنگ خود اعتقاد دارند، اما این مساله که در زمان حاضر ضعیف‌تر از غرب هستند، بسیار آزارشان می‌دهد و از این بابت، احساس حقارت و یاس می‌کنند (عیسی‌زاده و شرف‌الدین، ۱۳۹۵: ۴۴). سپس وی بیان می‌دارد، خط گسل تمدنی غرب و اسلام برای ۱۳۰۰ سال در جریان بوده است و با جنگ‌های صلیبی حاکمیت مسیحیت از قرن یازدهم تا قرن سیزدهم بر سرزمین‌های مقدس اعمال می‌گردد و امپراتوری عثمانی از قرن چهادهم تا قرن هفدهم کنترل خود بر سرزمین‌های مقدس را ثبت نماید و قسطنطینیه را تصرف و دو بار وین را به اشغال خود در می‌آورد (Huntington, 1993: 31). از این منظر تئوری برخورد تمدن‌ها بر حسته سازی اختلافات تاریخی و شکاف بین تمدن غرب و اسلام را دامن می‌زند و موجب افزایش حس رقابت و دشمنی بین جهان اسلام و غرب می‌گردد. همچنین، شاید بتوان گفت بسیاری از غربی‌ها با فراز و نشیب‌هایی اصل این موضوع را قبول داشته باشند، مثلاً پس از حملات ۱۱ سپتامبر نمود این تئوری در رویکرد جرج بوش با عنوان «جنگ صلیبی» دیگر، مشهود بود بیانیه‌ای که مسلمانان در سراسر جهان را خشمگین نمود (Ali, 2012: 1044). در این باره در میان نخبگان رسانه‌ای می‌توان به مقاله توئی بلنکلی با عنوان «اسلام گرایی؛ تهدیدی همانند نازی‌ها» اشاره کرد وی در این اثر می‌نویسد: ما نمی‌توانیم شاهد از دست رفتن اروپا باشیم. ما نمی‌توانیم بینیم اروپا به سکوی پرتاب موشك از سوی اسلام گرایان جهادی تبدیل شده است. همچنین در میان نخبگان ابزاری و مدیران اجرایی نیز می‌توان به هشدارهای برلوسکونی نخست وزیر سابق ایتالیا و نیز ویلی کلایز دیرکل سابق ناتو پیش از حادثه یازده سپتامبر، که بنیادگرایی اسلامی را تهدیدی همچون کمونیسم برای غرب می‌داند اشاره نمود (علی‌باری، ۱۳۹۴: ۱۲۱-۱۲۲).

بنابراین می‌توان گفت هانتینگتون به عنوان یک نظریه‌پرداز و اندیشمندی که طیف زیادی از نخبگان سیاسی غرب از وی متاثرند و همچنین، وی که دارای جایگاه مهم سیاسی و نزدیک به

شخصیت های اجرایی در سیاست خارجی ایالات متحده می باشد با جلوه دادن تمدن اسلامی به عنوان تمدنی رقیب که در حال آماده شدن برای انتقام از تمدن غرب است، همچنین خطرناک جلوه دادن و ایجاد تصویری القاعده گونه از اسلام، بر جسته نمودن اختلافات تاریخی و القا حس دشمن بودن تمدن اسلامی نسبت به تمدن غرب، بر تقویت دیدگاه افراطی برخی از نخبگان سیاسی، رسانه ها و مردم حاضر در کشورهای غربی تاثیرگذار بوده است. از این رو این تفکرات تنشیزا و افراطی می تواند رویکرد فکری و عملی سیاستمداران غرب را نسبت به کشورهای اسلامی به سمت حرکتی خصمانه و عناد آمیز جهت دهی نماید و تقویت و حمایت از جریانات ضد سیستمی و افراطی را در جهان اسلام برای سیاستمداران غربی توجیه نماید و آنان را به حمایت و ایجاد این گروه های مخرب ترغیب و تشویق نماید.

از این منظر و در این رقابت بین تمدنی به زعم هانتینگتون، یکی از گزینه های موجود در پیش روی تمدن غرب، تضعیف تمدن اسلامی است. یکی از ضعف های که در تمدن اسلام از میراث استعمار غربی به جا مانده، وجود فرقه های انحرافی مانند وهابیت است. از این رو می توان بیان کرد تمدن غرب می تواند با شکل دادن به این جریانات افراطی، اولاً تصویری غیرواقع بینانه از تمدن اسلامی در جامعه های جهانی نشان دهد، ثانیاً علاوه بر مزایای کوتاه مدت این گروه ها برای تمدن غرب، در بلند مدت نیز این تمدن را از درون به وسیله ای این گروه ها دچار فرسایش و ضعف نماید و سرعت رشد و توسعه ای این تمدن را که در رقابت با تمدن غرب است کاهش دهد. بنابراین تمدن غرب به دنبال کنترل تمدن اسلامی و کنفیوسي بوده است. البته هر کدام را به رو شی، مثلاً می توان ایران هراسی، شیعه هراسی، طرح تجزیه خاورمیانه، حضور و تقویت گروه های تکفیری و جنگ مذهبی در منطقه خاورمیانه، را در چارچوب کنترل و اضمحلال تمدن اسلامی تفسیر نمود. همچنین، توجه و حضور نظامی ایالات متحده آمریکا در منطقه پاسیفیک، حمایت از استقلال تایوان و محدودیت و جنگ تجاری با چین را در چارچوب کنترل تمدن کنفیوسي، و یا حتی حضور آمریکا در خاک افغانستان را می توان در جهت ایجاد یک گسل رئوپلتیک بین تمدنی (اسلامی، کنفیوسي و ارتدکسی) و در راستای جلوگیری از ایجاد وحدت تمدنی و در راستای تئوری برخورد تمدن ها، تحلیل و تفسیر نمود.

## ۲-۲. فرانسیس فوکویاما

فوکویاما پژوهشگر پیشین مؤسسه مطالعاتی رند (بازوی تحقیقاتی و مشورتی نیروهای مسلح آمریکا) و معاون مدیر برنامه‌ریزی سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا است (بخشایی و صالحی، ۱۳۹۶: ۱۰۸). وی در یکی از مقالات معروف خود با گرفتن مفهوم «تاریخ» از هگل، پایان سده بیستم را «پایان تاریخ» نام نهاد. وی بیان می‌کند: «منشا کتاب (پایان تاریخ و آخرین انسان) مقاله‌ای است به عنوان «پایان تاریخ» که من در تابستان ۱۹۸۹ در مجله «نشان ایترست» نوشتم و در آن استدلال کردم که در سراسر جهان در چند سال اخیر لیبرال دموکراسی بر ایدئولوژی‌های رقیب مانند، سلطنت موروثی و فاشیسم و کمونیسم پیروز شده و اجتماعی شایان توجه در خصوص مشروعيت آن به عنوان آخرین مدل نظام حکومتی پدید آمده است. علاوه بر آن، استدلال من این بود که دموکراسی لیبرال ممکن است مساوی با نقطه «پایان تکامل ایدئولوژیک بشر» و از این حیث به معنای «پایان تاریخ» باشد. به عبارت دیگر، در حالی که ویژگی شکل‌های پیشین حکومت، نواقص و نابخردی‌های خطرناک و وخیمی بود که عاقبت به سرنگونی آن‌ها انجامید، از این رو می‌توان این‌گونه گفت که، دموکراسی لیبرال خالی از این‌گونه تنافض‌های ذاتی و بنیادین می‌باشد. البته غرض این نبود که دموکراسی‌های باثبات امروزی مانند ایالات متحده یا فرانسه یا سوئیس عاری از هرگونه بی‌عدالتی یا مشکلات جدی اجتماعی‌اند. مقصود این بود که این مشکلات از اجرای نافصل اصول دوگانه آزادی و برابری، یعنی شالوده دموکراسی مدرن سرچشمه می‌گیرند، نه از عیب و نقصی در خود آن اصول. دموکراسی ممکن است پسرفت کند و به شکل‌های بدوى فرماروایی مانند دیکتاتوری نظامی یا دین سالاری مبدل گردد، ولی از آمان لیبرال دموکراسی بهتر ممکن نیست»(فوکویاما و پیکاردو، ۱۳۸۰: ۱۴). بر اساس این دیدگاه، نظام لیبرال دموکراسی با عبور از چالش فاشیسم و کمونیسم (Fukuyama, 1989: 13) نقطه پایانی تطور ایدئولوژیکی بشر و آخرین شکل دولت در تاریخ انسان تلقی می‌شود و حتی دولت‌های مانند چین که خود را کمونیست می‌نامند اصلاحات سیاسی و اقتصادی آن‌ها در جهت یک نظام لیبرال در حال حرکت است. (Menand, 2018) از این رو نظریه پایان تاریخ بیان می‌دارد که به سبب فقدان بدیلهای معتبر پس از شکست کمونیسم، نظام لیبرال دموکراسی صورت نهایی و عام تاریخ بشر خواهد شد، یعنی اینکه نه تنها این صورت به همه جهان گسترش



خواهد یافت، بلکه در هیچ زمان دیگری در آینده از این صورت گذر نخواهد شد. به این ترتیب، جهانی شدن لیبرال دموکراسی سرنوشت محتوم بشر تلقی می‌شود. همچنین وی می‌گوید: «آنچه ما شاهد آن هستیم، تنها پایان جنگ سرد یا عبور از یک مرحله ویژه تاریخی نیست، بلکه ما شاهد پایان تاریخی هستیم که نقطه عطف آن، تکامل ایدئولوژیک و جهان شمولی لیبرال دموکراسی غربی به عنوان آخرین دولت بشری است». فوکویاما از همان آغاز طرح دیدگاهش در باب پایان تاریخ، مشخص کرده است که وقتی وی از پیروزی ایدئولوژی لیبرال دموکراسی سخن می‌گوید، همه ایدئولوژی‌های دیگر، از جمله ایدئولوژی‌های دینی را نیز مدنظر داشته و صرفاً منظورش شکست ایدئولوژی سکولار در برابر تجدد نیست (توانا، ۱۳۹۰: ۷۳). از این رو، می‌توان گفت در نظر گرفتن لیبرال دموکراسی به عنوان تکامل یافته‌ترین و آخرین مدل حکومتی و این یک جانبه‌گرایی در تفکر فوکویاما، برای جوامع اسلامی سخت و گران تمام می‌شود، در صورتی که اسلام‌گرایان خود معتقدند مکتب اسلام دارای مدل حکومتی مخصوص به خود است. بنابراین اسلام‌گرایان که یک طیف بزرگ را شامل می‌شوند از جمله، جریان‌های افراطی که خود را مسلمانان واقعی و نماینده اسلام تصور می‌کنند و بسیار متعصبانه و خشن برخورد می‌کنند، تحمل این تفکرات افراطی از نوع غربی برای آن‌ها فوق العاده سخت و دشوار می‌باشد. در حقیقت، نظریه پایان تاریخ فوکویاما، با وجود حضور برخی از دولت‌های غربی در منطقه، برای گروه‌های سلفی تکفیری که مهم‌ترین و اساسی‌ترین بعد هویتی خود را ایدئولوژی می‌دانند به منزله یک حمله و تهاجم ایدئولوژیکی محسوب می‌شود که در نتیجه انگیزه زیادی را برای پاسخگویی و دفاع از هویت خود به شیوه‌ای نامشروع و همراه با خشونت در آن‌ها ایجاد می‌نماید. همچنین از منظری دیگر این نوع یکجانبه‌نگری و دیکتاتوری ایدئولوژیکی می‌تواند نگرش‌های افراطی در نخبگان سیاسی غرب را ایجاد و تقویت نموده و مواجهه و برخورد با سایر ایدئولوژی‌ها و نظام‌های حکومتی را حتمی نماید.

همچنین، فوکویاما در خلال زمینه‌سازی برای جنگ «عراق»، در «پیش‌زده قرن آمریکای جدید»، به عنوان پیش‌قرابول اردوگاه نومحافظه‌کاران برای ایجاد اجماع عمومی و رسمی برای جنگ تهاجمی علیه تروریسم، از جمله حمله به عراق، ایفای نقش نمود. این مؤسسه در نامه معروف خود به بوش، در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ م. که فوکویاما به همراه کوهن اشمت، جین کرک

و گروهی از نومحافظه‌کاران، محافظه‌کاران اجتماعی و چهره‌های راست مذهبی، آن را امضا کرده بودند، از آنچه که تعهد تحسین برانگیز بوش برای رهبری دنیا در جنگ علیه تروریسم می‌نامیدند، حمایت نمود. همچنین، وی در مقاله‌ای که در اولين سالروز حادثه یازده سپتامبر در «واشنگتن پست» منتشر شد، حمایت از خط فکری نومحافظه‌کارانه در سیاست خارجی دولت بوش را ادامه داد (موعود، ۱۳۹۶: ۹۱)، اما پس از مدتی، فوکویاما خود جزو نخستین متقدان جنگ عراق گرفت و از جریان نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی جورج دبلیو بوش نمود و خواهان استفاده از قدرت نرم، تکثر، تنوع و احترام به نهادهای بین‌المللی گردید، ترکیبی که قدرت و مشروعیت را برای آمریکا توامان به همراه خواهد داشت. او موضع جدید خود را «ویلسونیسم واقع گرا» نامید و در عرصه امنیت بین‌الملل خواهان چندجانبه گرایی و همکاری از طریق نهادهای بین‌المللی و در صورت ضرورت، استفاده از قدرت نظامی گردید (عباس‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۲۳). بنابراین، می‌توان گفت هرچند تفکرات فوکویاما تغییر و تعدیل یافت اما تفکر یک‌جانبه‌گرایانه پایان تاریخ‌وی، بر اذهان عمومی و نخبگان سیاسی آمریکا و غرب برای حمله به عراق و افغانستان تأثیر گذار بود. همراهی فوکویاما با نومحافظه‌کاران و حمایت از جنگ عراق، به موجه جلوه دادن و صحیح بودن این رفتار تهاجمی دولت جرج بوش کمک نمود. از این رو، می‌توان گفت این رفتار تهاجمی ایالات متحده آمریکا در حمله به عراق و افغانستان نقطه‌ی مهمی در جهت باز تولید و گسترش تروریسم و افراط‌گرایی در سراسر منطقه، محسوب می‌گردد.

### ۳-۲. هنری کیسینجر

هنری کیسینجر، سیاست‌مدار و استراتژیست مشهور آمریکایی، تأثیر قابل توجهی از گذشته تاکنون بر دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده داشته است. وی در طول تاریخ حضور خود در سیاست خارجی ایالات متحده به طرق مستقیم و غیرمستقیم بر شکل‌گیری گروههای تروریستی در منطقه خاورمیانه موثر بوده است، از جمله وی در مناقشه میان اعراب و اسرائیل در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ نقش مهمی ایفا نمود و به عنوان یک سیاست‌مدار عملکردی قابل توجه داشت. در آن مناقشه نیز کیسینجر با دیدارها و تلاش بسیار زیادی بحران را با تحرکی خستگی‌ناپذیر اداره کرد و در نهایت اوضاع چنان شد که همه سرنخ‌های این مناقشه



۹۷

ترز آذربایجانی  
آمریکا و مشکل بزرگ ایرانی

را با رضایت طرفهای درگیر در دست خود گرفت و توانست بین اسراییل و مصر آتش بس برقرار نماید. شایان ذکر است که در این جنگ آمریکا کمکهای فراوان و همه جانبهای در اختیار دولت و ارتش اسراییل قرار داد. در این راستا نیکسون، رئیس جمهور وقت آمریکا از مجالس نمایندگان و سنای این کشور خواست تا با یک کمک فوری ۲/۲ میلیارد دلاری برای اسراییل موافقت کنند که با رأی اکثریت دو مجلس تصویب شد. همچنین، یک بندر هوایی در لیسبون ایجاد کردند که محموله‌های کلان تسليحاتی و لجستیکی را به طور مرتب به نیروهای اسراییلی می‌رسانندند. از این رو، حمایت ایالات متحده آمریکا و نقش مهم کیسینجر در این امر موجب گردید فرایند جنگ به نحو قابل توجهی به نفع اسراییل تغییر کند (امینی ۱۳۸۹: ۱۲۵). از این رو این جنگ و سایر جنگ‌های که اعراب از اسرائیل شکست خوردنده به عنوان یک عقده و حقارت در کشورهای عربی نهادینه شد و اگر کمکهای ایالات متحده و شخص هنری کیسینجر در ۱۹۷۳ به اسراییل نمی‌بود شاید با شکست اسراییل در این جنگ بسیاری از رخدادهای بعدی مانند اشغال بخش‌های از کشورهای مصر، سوریه و اردن در این جنگ، و در سال‌های بعد شکل‌گیری پیمان کمپ دیوید بین مصر و اسراییل، اشغال بیشتر سرزمین‌های فلسطینیان، حمله به لبنان و ادامه حیات اسراییل که نامنی بیشتر در منطقه را تا به امروز دامن زده است، نیز به وجود نمی‌آمد یعنی یک چنین اتفاقی در تاریخ می‌تواند مسیر تاریخ را تغییر دهد. از این رو چنین وقایع و تحقیرهای مهم تاریخی انگیزه‌ای مهم در شکل‌گیری و خیزش جریانات افراطی و رفتار این گروه‌ها در منطقه محسوب می‌شود. همچنین، کیسینجر از اقدام دولت بوش در جنگ با عراق و افغانستان حمایت نمود و سپس در سال ۲۰۰۲ از سوی بوش به عنوان رئیس «کمیته بررسی حملات ۱۱ سپتامبر» برگزیده شد. در این خصوص هیچ‌نیز روزنامه نگار و نویسنده آمریکایی این نکته را یادآوری می‌کند که اگر «القاعده» را مسئول حملات ۱۱ سپتامبر بدانیم و باز اگر در نظر بگیریم که القاعده از سوی الیگارشی آل سعود و ارتش پاکستان حمایت می‌شود، این سؤال مطرح می‌گردد که خود کیسینجر که سال‌ها حامی این قبیل رژیم‌ها و توجیه‌گر اقدامات آن‌ها بوده است، چرا به ریاست این کمیته برگزیده شده است؟ (ماهnamه موعود، ۱۳۹۵: ۶۰). از این منظر حمایت کیسینجر از حمله به عراق و افغانستان و حمایت از حامیان گروه‌های تروریستی، خود عاملی مهم در شکل‌گیری جریانات افراطی محسوب می‌شود. وی در چند سال اخیر بسیار به دنبال

القاء تئوری «جنگ شیعه - سنتی»، «ایران هراسی» و «شیعه هراسی»، در جهت ترساندن و روپروری هم قرار دادن کشورهای خاورمیانه و ایجاد یک بلوک بندی تصنیعی کاذب و جنگ درون منطقه‌ای در خاورمیانه بوده است. وی در این راستا بیان می‌نماید: «چالش این است که دو بلوک سفت و محکم با یکدیگر روپرور هستند: یک بلوک سنتی که شامل مصر، اردن، عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج می‌باشد و بلوک شیعه ایران، بخش شیعی عراق با بغداد به عنوان پایتخت آن، شیعیان جنوب لبنان تحت کنترل حزب الله و بخش حوثی یمن، که تکمیل محاصره دنیای سنتی است. در این شرایط، ادعای سنتی که دشمن دشمن شما را به عنوان دوست شما تلقی می‌کند، دیگر اعمال نمی‌شود. زیرا در خاورمیانه معاصر احتمال دارد که دشمن دشمن شما دشمن شما باشد» (Kissinger, 2015). همچنین، وی در مورد اتفاقات سوریه بیان می‌دارد: «انقلاب سوریه در آغاز مانند تکرار انقلاب التحریر مصر بود، اما برخلاف قیام مصر که سبب اتحاد نیروهای محرک گشت، در سوریه تنہ‌های دیرینه سرباز کرد و نبرد هزار ساله میان شیعه و سنتی را دوباره زنده کرد». در جایی دیگر بیان می‌کند: «امروزه دولتهای بزرگ عربی در آتش جنگ داخلی می‌سوزند یا درگیر نزاع شیعه و سنتی هستند و ایران نیز روز به روز قدرت می‌گیرد». همچنین، عنوان می‌کند: «عربستان و اسرائیل یک هدف مشترک کلان در مقابل ایران دارند و آن جلوگیری از قدرت نظامی هسته‌ای ایران و در صورت لزوم مقابله با آن می‌باشد» (کسینجر، ۱۳۹۶: ۱۴۶ - ۱۴۰). در جایی دیگر وی ایران را هم طراز داعش که یک گروه تروریستی است به شمار می‌آورد و همچنین به ترسیم خطرناک بودن ایران برای جهان اهل سنت می‌پردازد، وی بیان می‌دارد: «دولتهای سنتی مذهب موجود از جانب دو نیروی مذهبی یعنی داعش و هم از طرف ایران شیعه که به طور بالقوه قدرتمندترین قدرت منطقه است، احساس خطر می‌نمایند» (Kissinger, 2015: 2). همچنین، وی در آوریل ۲۰۱۵ در راستای ایران هراسی و خطرناک بودن ایران هسته‌ای عنوان می‌کند «برنامه‌ی هسته‌ای ایران به نقطه‌ای رسیده است که به طور رسمی طی دو یا سه ماه آینده به سلاح هسته‌ای دست می‌یابد» (Kissinger and Shultz, 2015: 4). «ایران در حال نزدیک شدن به یک برنامه هسته‌ای نظامی عملیاتی است که می‌تواند به وضعیت کره شمالی تبدیل شود» (Kissinger, 2012: 2). از این رو وی می‌خواهد اتفاقات سوریه را نزاع شیعه - سنتی کشورهای منطقه جلوه دهد، یعنی جریانات تکفیری را نماینده اهل سنت قلمداد

می نماید و دائما به ترساندن سایر کشورها از ایران و خطرناک بودن ایران در راستای استراتژی ایران هراسی می پردازد.

همچنین او در چند سال گذشته و پس از تحرکات داعش و فرآگیر شدن آشوب در منطقه غرب آسیا وی به طور مداوم از واژه «جنگ مذهبی سی ساله» یاد می کند و آن را کلید حل مشکلات در منطقه خاورمیانه می داند و در محافل علمی مختلف به گفتمان سازی در این باب می پردازد. وی در سخنرانی خود در مدرسه سیاست عمومی جرالد فورد دانشگاه میشیگان درباره مسئله سوریه می گوید: «در سوریه سه نتیجه‌ی محتمل وجود خواهد داشت. پیروزی اسد، پیروزی اهل سنت، یا نتیجه‌ای که در آن ملیت‌های متعدد بر همزیستی توافق کنند که در این صورت مناطقی با استقلال کم و بیش ایجاد خواهد شد که نمی توانند یکدیگر را سرکوب و حق هم را ضایع کنند. این نتیجه‌ی دلخواه من است، اما نتیجه‌ی ایده‌آلی نیست. من همچنین فکر می کنم که اسد باید برود هرچند فکر نمی کنم کلید حل مشکل ما باشد. کلید حل مشکل ما در ایجاد اوضاعی همانند اروپایی بعد از جنگ سی ساله است، زمانی که گروه‌های مختلف مسیحی یکدیگر را می کشند و در نهایت تصمیم گرفتند که با هم اما در واحدهای جداگانه زندگی کنند» (www.ystc.ir، 1394). همچنین، وی بیان می دارد: «همانطور که منطقه تحت اشغال گروه‌های تروریستی آزاد می شود و تحت کنترل سیاسی قرار می گیرد، آینده دولت سوریه باید همزمان مورد توجه قرار گیرد. پس از آن می توان ساختار فدرال بین بخش‌های علویت و سنه ایجاد کرد. اگر منطقه علویت به بخشی از یک سیستم فدرال سوری تبدیل شود، زمینه‌ای برای نقش اسد وجود خواهد داشت و خطرات نسل کشی یا هرج و مرد را کاهش می -دهد». (Kissinger, 2015) از این رو با توجه به وضعیت آشفته سوریه وی عملایا با توجیه راه حل فدرالیزه نمودن، به طرح تجزیه سوریه در بلند مدت دامن می زند.

سپس وی پا را فراتر می گذارد و در یادداشتی برای خبرگزاری «کاپ‌ایکس» می نویسد: «جنگ دنیای بیرونی با داعش می تواند یک مثال باشد، اغلب قدرت‌های غیرداعشی از جمله ایران و دولت‌های سنه پیش رو بر ضرورت نابودی داعش اتفاق نظر دارند، اما کدام یک از آن‌ها وارث سرزمین‌های داعش خواهد بود؟ ائتلاف سنه‌ها؟ یا یک حوزه نفوذ که تحت سلطه ایران است؟ پاسخ آن چندان واضح نیست؛ زیرا روسیه و کشورهای عضو ناتو از جناح‌های مختلفی حمایت می کنند. اگر اراضی تحت کنترل داعش از سوی سپاه پاسداران ایران یا نیروهای

آموزش دیده و مدیریت شده آنها تصرف شوند، در نتیجه یک کمربند از تهران تا بیروت ایجاد می‌شود، که می‌تواند نشانه‌ای از ظهور یک «امپراتوری ایرانی» باشد. در حالی که اقدامات آمریکا به حمایت برخی نیروهای ویژه در جبهه‌های زمینی و بمباران از طریق جنگنده‌های ائتلاف محدود می‌شود؛ ایران در حال سلطه بر هر دو کشور عراق و سوریه است، به همین دلیل برقرار ماندن داعش کمک بزرگی به محدود کردن قدرت نفوذ ایران خواهد کرد» ([www.irinn.ir](http://www.irinn.ir)). بدین ترتیب، این موضوع رویکرد کیسینجر به توجیه حضور گروه تروریستی داعش که عامل مهمی در جهت ایجاد اختلافات مذهبی در منطقه خاورمیانه می‌باشد را به وضوح نشان می‌دهد. بر این اساس، می‌توان گفت استراتژیست‌هایی مانند هنری کیسینجر، به روش‌های مستقیم و غیرمستقیم در تقویت و شکل‌گیری گروه‌های تروریستی و افزایش تنش‌ها و جنگ‌های مذهبی در منطقه خاورمیانه نقش داشته‌اند، از جمله: حمایت از اسراییل در جنگ ۱۹۷۳ با اعراب، حمایت از جنگ عراق و افغانستان، تئوریزه نمودن جنگ شیعه - سنی، ایران هراسی و شیعه هراسی، حمایت از فدرالیزه نمودن سوریه و توجیه حضور داعش برای دفع خطر ایران، ایجاد تئوری جنگ مذهبی سی‌ساله در خاورمیانه و برجسته نمودن و کانالیزه نمودن نگاه سیاستمداران منطقه به سوی رقابت بلوك شیعه و سنی، در نتیجه می‌توان گفت چنین رویکردها می‌تواند به ایجاد جنگ سرد منطقه‌ای، بی‌ثباتی سیاسی و فعال شدن گسل‌های مذهبی شیعه و سنی منجر گردد و در نتیجه منطقه را به سمت افراط‌گرایی و آشوب سوق دهد.

#### ۲-۴. زیگنیو برژینسکی

برژینسکی، مشاور امنیت ملی کاخ سفید در دوران ریاست جمهوری جیمز کارتر، به خاطر استراتژی‌هایش در مهار شوروی و از جمله کشاندن پای این کشور به باتلاق جنگ داخلی افغانستان شهرت دارد (نجات، ۱۳۸۲: ۶۹). برژینسکی که به عنوان طراح سیاست‌هایی سرسختانه علیه اتحاد جماهیر شوروی شناخته می‌شود، در سال ۱۹۷۹ تلاش‌های جدی را در راستای حمایت از گروه مجاهدین در پاکستان و افغانستان آغاز کرد. او توانست میلاردها دلار کمک نظامی - تسليحاتی برای تقویت این گروه‌های افراطی جهت مبارزه بر علیه شوروی فراهم آورد (Lewis, 2017)، که این تلاش‌ها توسط سرویس‌های امنیتی پاکستان و حمایت‌های مالی عربستان، آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا<sup>۱</sup> و نهاد اطلاعاتی انگلستان<sup>۲</sup>

1. Central Intelligence Agency (CIA)

2. Military Intelligence - section 6 (MI6)



۱۰۱

پژوهشی‌های آموزک و شکل‌بازی  
امروزی

صورت پذیرفت. بخشی از برنامه‌های سی.آی.ای توسط کارشناسان بخش فعالیت‌های ویژه<sup>۱</sup> صورت می‌گرفت که شامل تجهیز، آموزش و راهنمایی مجاهدین افغان می‌شد (یوسفی کوپایی، ۱۳۹۶: ۷۲). از این رو، «دکترین القاعده برژینسکی که از طرف سی.آی.ای بازطراحی شده است توسط پتاگون، دیگر تحلیل‌گران و حتی نهاد هالیوود، مورد استقبال قرار گرفت» (Brown, 2019: 3). هدف از این سیاست، اساساً توامندسازی جریانات رادیکال و نیروهای ضدکمونیست بود تا این طریق حزب دموکراتیک خلق حاکم بر افغانستان که سکولار و طرفدار کمونیست بود، سرنگون گردد. از این رو کودتا علیه «حفيظ الله امين» و جنگ قدرت میان اعضای انشعاب پرچم از حزب دموکراتیک خلق افغانستان که مورد حمایت شوروی بود، در نهایت منجر به دخالت نظامی شوروی گشت. سازمان سیا طی یکی از طولانی‌ترین عملیات‌های مخفی خود کمک‌های نظامی اش را از طریق سرویس مخفی پاکستان، به دست مجاهدین بنیادگرای افغانستان با تفکرات سلفی مانند اسامه بن لادن سعودی و عامل مخفی سازمان جاسوسی آمریکا می‌رساند و به همین دلیل برژینسکی را باید پدرخوانده القاعده دانست. سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای که سی.ان.ان در سال ۱۹۹۷ با برژینسکی ترتیب داد، وی آن استراتژی را که در دولت کارت‌ر علیه شوروی در سال ۱۹۷۹ طراحی شده بود، چنین تشریح می‌کند: «من یک ماه بعد از اشغال افغانستان، به پاکستان سفر کردم. هدف از این سفر، انجام هماهنگی لازم برای اقدامی مشترک با پاکستانی‌ها بود؛ در این اقدام تلاش می‌شد زمان درگیری و تلفات شوروی تا آنجا که ممکن است، بالا برود. از این رو هماهنگی‌هایی نیز با سعودی‌ها، مصری‌ها، انگلستان و چین صورت می‌گرفت و از منابع مختلف تسليحات لازم را در اختیار مجاهدین قرار می‌دادیم. برای مثال، مقداری تسليحات ساخت شوروی از مصر و چین تهیه شد، حتی مقداری سلاح از حکومت کمونیستی چک‌اسلوواکی تهیه کردیم. همچنین، با توجه به فساد گسترده میان ارتش شوروی، در برخی موارد از خود ارتش شوروی در افغانستان برای مجاهدین سلاح خریداری می‌کردیم. انگیزه‌های مادی و آمادگی پذیرش هزینه‌هایی آن سرانجام این حکومت کمونیستی را در برابر خواسته ما تسليم کرد» (یوسفی کوپایی، ۱۳۹۶: ۷۲). او در پاسخ به این پرسش که آیا شما از اینکه جریانات افراط‌گرا را حمایت کرده‌اید، از طریق تسليحات و مشاوره به ترویریست‌های آینده پشیمان

نیستید؟ او در پاسخ بیان می‌دارد «مهم‌ترین چیز برای تاریخ جهان چیست؟ وجود طالبان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ شکل‌گیری مسلمانان رادیکال یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟» (Chossudovsky, 2008) همچنین برژینسکی در دیداری که با مجاهدین افغان (القاعده) دارد به آن‌ها می‌گوید: «ما از باور عمیق شما با خبریم و اطمینان داریم که تلاش شما به ثمر خواهد نشست آن سرزمین مال شماست، شما یک روز به آنجا بر خواهید گشت و خانه‌ها و سرزمیتان را پس می‌گیرید چون هدف شما درست است و خدا با شماست» (1396، www.yjc.ir). از این رو، می‌توان به وضوح نقش برژینسکی را در توجیه و ایجاد القاعده به عنوان یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین گروه‌های تروریستی و یا به عبارتی دیگر پدرخوانده سایر جریانات تروریستی در عصر حاضر مشاهده نمود.

القاعده در یک مقطع زمانی به ابزاری برای مبارزه آمریکا با شوروی در زمین افغانستان تبدیل شد، اما پس از فروپاشی شوروی، ایالات متحده آمریکا به یک دشمن بیرونی نیاز پیدا می‌کند که در این رابطه ارزیابی برژینسکی از معادلات سیاسی بعد از جنگ سرد، فروپاشی استراتژیک آمریکا در غیاب یک دشمن نیرومند خواهد بود. از این منظر وی عنوان می‌کند: «این نکته بسیار مهم است که آمریکا چگونه اهداف محوری سلطه خود را برای جهان تعریف می‌نماید. این تعریف باید ناظر بر چالش‌های استراتژیک اساسی باشد که آمریکا با آن روپرست و قصد دارد جهان را علیه آن بسیج کند. تروریسم با تعریفی مبهم که جدا از هر گونه شرایط منطقه‌ای مورد حمله قرار می‌گیرد، اما در عین حال به طور کلی به اسلام نسبت داده می‌شود. این هدفی است که باید با تشکیل ائتلاف‌های موقت با شرکای هم‌فکر که در نگرانی خود نسبت به تروریسم به عنوان مهم‌ترین چالش امنیتی عصر ما که با آمریکا شریک هستند، به آن حمله‌ور شد. تمرکز اولیه روی مبارزه با تروریسم در کوتاه مدت از لحاظ سیاسی موجب جلب توجه افکار عمومی خواهد شد، و با ترسیم چهره‌ای شیطانی از یک دشمن ناشناس و بهره‌برداری از ترس‌های مبهم موجود می‌توان حمایت عمومی را به سمت این امر جلب کرد، اما به عنوان یک استراتژی بلند مدت این شیوه چندان قانع کننده نیست و موجب بروز تفرقه در سطح بین‌المللی خواهد شد» (هجری، ۱۳۸۵: ۱۲۵). بنابراین، کاملاً مشهود است که از کاربردهای دیگر این گروه‌ها اقناع سازی افکار عمومی داخلی و خارجی، جهت پیش‌برد سیاست‌های هژمونیک ایالات متحده آمریکا در سطح ملی، منطقه‌ای

و بین‌المللی است. از این رو، می‌توان گفت برژینسکی به عنوان یک لهستانی تبار که بسیار با شوروی سر خصوصی داشت و همواره سعی می‌نمود از هر راهی که شده به شوروی فشار وارد آورد و حتی به تلافی جنگ ویتنام، افغانستان را به باتلاق شوروی تبدیل نماید. وی در این راه با ایجاد و حمایت از القاعده، نقش مهمی در آسیب رساندن به شوروی و شکل‌گیری گروه‌های افراطی در آینده منطقه خاورمیانه ایفا نمود. همچنین، وی به دنبال این بود که پس از فروپاشی شوروی جهت همراهسازی سایر کشورها و افکار عمومی، گروه‌های افراطی را جایگزین دشمنی به نام شوروی نموده و با این کار سیاست‌های هژمونیک ایالات متحده را در داخل این کشور و در سطح نظام بین‌الملل توجیه نماید. این اقدامات در نهایت حضور و ظهور گروه‌های افراطی به ویژه در منطقه راهبردی خاورمیانه را میسر ساخته است.

### ۳. مقایسه مبانی تفکر استراتژیست‌های آمریکایی در امور خاورمیانه

مهم‌ترین وجه راهبرد سیاست‌گذارانه ایالات متحده آمریکا در قبال کشورهای اسلامی، مبارزه با آموزه اسلام سیاسی و جلوگیری از خودآگاهی ارزشی -هنگاری (فرهنگی) مسلمانان است. زیرا اسلام اصیل مستقیماً فهم رایج از نقش خاموش مذهب در سیاست و اخلاق را هدف قرار داده است و برای شکل دادن و بنیان‌گذاری نظام جدید در تضاد با جهان بینی مادی و سلطه گرایی غربی تلاش می‌کند و همگرایی جهان اسلام را به منظور مقابله با سلطه فرهنگی و ارزشی غرب و احیای فرهنگ و ارزش‌های دینی -توحیدی پیگیری می‌کند (ملایی و کافی، ۱۳۹۲: ۱۲۳). در این پژوهش تئوری‌ها، اندیشه‌ها و نظریات استراتژیست‌های مطرح شده با توجه به تفاوت‌های که دارند از منظر دیگری می‌توان بیان نمود این تئوری‌ها در امتداد هم اما در سطوح مختلفی قرار دارند. از این رو هانتینگتون با عبور از نگرش‌های ژئوپلیتیک با مطرح نمودن تئوری ژئوکالپری برخورد تمدن‌ها و با جلوه‌دادن تمدن اسلامی به عنوان رقیب تمدن غرب همچنین خطرناک جلوه دادن اسلام، برجسته نمودن اختلافات تاریخی و القا حسن دشمن بودن تمدن اسلامی نسبت به تمدن غرب، به نوعی نظام بین‌الملل و جامعه جهانی را با تصویری به شکل رقابت و صفات آرایی ۸ تمدن ترسیم می‌نماید. او رقابت اصلی را بین تمدن اسلامی و کنسیویسی در یک طرف و تمدن غرب در طرف دیگر به نمایش می‌گذارد و سپس برخورد دو تمدن اسلام و غرب را جهت مبارزه برای رسیدن به جایگاه تمدن برتر، غیر قابل

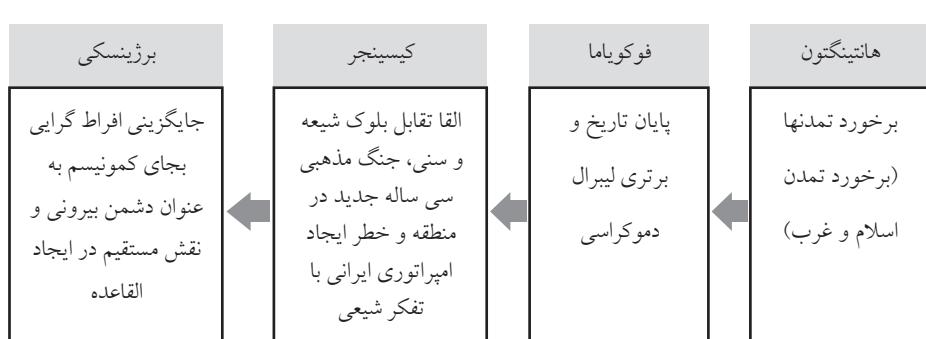
اجتناب بیان می‌دارد. از این منظر این نوع تئوری‌ها، گسل‌های بین تمدن‌های جهان به ویژه تمدن اسلام و غرب را فعال نموده و در جهت برتری تمدن غرب در این نبرد بین تمدن‌ها، تبعات مخربی از جمله افزایش واگرایی بین تمدن اسلام و غرب و فشار بیرونی بر تمدن اسلامی و همچنین کنترل و استحاله تمدن اسلامی از طریق حکومت‌های دست نشانده غرب‌گرا در کشورهای اسلامی و تهاجم فرهنگی غرب و فرسایش و فروپاشی از درون تمدن اسلامی را به ویژه از طریق ایجاد و تقویت جریانات افراطی برای نخبگان غرب توجیه می‌نماید. اما فوکویاما در سطحی دیگر با فعال نمودن گسل‌های ایدئولوژیکی، اندیشه لیبرال دموکراسی را به عنوان ایدئولوژی برتر معرفی می‌نماید. در اصل وی همانند هانتینگتون که صفات آرایی تمدن‌ها علیه تمدن غرب را به تصویر می‌کشد، وی نیز سایر ایدئولوژی‌ها را در برابر لیبرال دموکراسی به تصویر کشیده، و حتی دیگر ایدئولوژی‌های غربی را نیز ناکارآمد و ایدئولوژی پیروز نهایی و برتر در این نبرد ایدئولوژیکی را لیبرال دموکراسی معرفی می‌نماید و آن را یکجانبه بر دیگر ایدئولوژی‌ها تفوق می‌دهد. از این رو وی تصویری را مجسم می‌کند که علاوه بر یک نبرد ایدئولوژیکی بین ایدئولوژی لیبرال دموکراسی با سایر ایدئولوژی‌ها در تمدن‌های چندگانه هانتینگتون، سپس یک نبرد ایدئولوژیکی درون تمدنی غرب، یعنی برتری لیبرال دموکراسی بر فاشیسم و کمونیسم را نیز به تصویر می‌کشد. بنابراین این یکجانبه‌گرایی و دیکتاتوری ایدئولوژی علاوه بر اینکه انتقادهای بسیاری نسبت به تئوری او در اندیشه اسلامی و سایر اندیشه‌ها وجود دارد، اما موجب تحریک جریانات افراطی که اندیشه آن‌ها هویتشان را شکل می‌دهد گردیده و نگاه حق به جانب و یک سویه در نخبگان سیاسی غربی را تقویت می‌نماید. همچنین در نگاه آنان سایر ایدئولوژی‌ها از جمله اندیشه اسلامی را در قیاس با لیبرال دموکراسی غیر مشروع، ناکارآمد و نامناسب جلوه داده و در جهت اضمحلال درونی جهان اسلام و اندیشه اسلامی، حمایت از جریان‌های افراطی و مکاتب و اندیشه‌های انحرافی درون جهان اسلام را توجیه می‌نماید. اما در سطحی خردتر هنری کیسینجر به مثابه اینکه رقابت تمدن غرب با تمدن اسلامی در تئوری برخورد تمدن‌های هانتینگتون و برتری ایدئولوژیکی لیبرال دموکراسی فوکویاما را نسبت به اندیشه اسلامی پذیرفته، در راستای این نظریات با تئوریزه نمودن جنگ مذهبی سی ساله جدید، صفات آرایی منطقه‌ای دو بلوک شیعه و سنه در برابر هم، شیعه هراسی و ایران هراسی را نیز دامن می‌زنند.



۱۰۵

تریست های  
آموزکا و  
مشکل گزیر  
بنگاهی

از این رو وی با توجه به ضریب نفوذ خود سعی می‌نماید با جهت دهی به نخبگان سیاسی خاورمیانه توجه آنها را به خطر ایجاد امپراتوری ایرانی با تفکری شیعی و رقابت دو بلوک شیعه و سنتی، با فعال نمودن گسل ایدئولوژیکی شیعه-سنتی و گسل ناسیونالیستی ایرانی-عربی معطوف نماید. که از این طریق روند تشدید اختلافات درون جهان اسلام، فروپاشی از درون تمدن اسلامی و کاهش نفوذ اندیشه اسلامی در منطقه و در جامعه جهانی را موجب می-گردد. از این رو چنین مواردی می‌تواند عواقب خطرناکی از جمله صفات آرایی کشورهای منطقه‌ای در برابر هم، شکل-گیری نوعی جنگ سرد منطقه‌ای و احساس رعب و وحشت، کارشناسی و مقابله کشورها با هم در این منطقه استراتژیک را ایجاد نماید. در آخر و در نیز سطحی پایین‌تر می‌توان بیان نمود رویکرد برزینسکی نیز در راستای برخورد اجتناب ناپذیر تمدن اسلام و غرب در تئوری برخورد تمدن‌های هانتینگتون، نگاه یکجانبه برتری لیرال دموکراسی فوکویاما و در جهت تئوری جنگ مذهبی سی‌ساله جدید و رقابت منطقه‌ای دو بلوک شیعه و سنتی کیسینجر می‌باشد. از این منظر وی به شکل عملیاتی با حمایت و ایجاد القاعده، که این مدل بعداً در سایر کشورها گسترش پیدا می‌کند و مدل جدیدتر این گروه به داعش، جبهه‌النصره و سایر گروه‌ها در چند سال اخیر تبدیل می‌شود و سپس با جایگزینی افراط‌گرایی بجای کمونیسم به عنوان دشمن بیرونی، به تضعیف تمدن اسلامی از درون و فعال‌سازی گسل شیعه-سنتی دامن زده و در نهایت، کاهش سرعت تسری اندیشه اسلامی و افزایش واگرایی درون جهان اسلام را موجب می‌گردد. از این رو با توجه به مباحث فوق می‌توان در قالب مدل زیر نسبت تئوری‌ها، اندیشه‌ها و نظریات استراتژیست‌های مطرح شده را ترسیم نمود.



## نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شده است مبانی فکری استراتژیست‌های آمریکایی با استفاده از مراکز مطالعاتی و اندیشکده‌های این کشور مورد بررسی قرار بگیرد. برخی از استراتژیست‌های مطرح شده در این پژوهش علاوه بر نظریه‌پردازی، بعضاً با حضور و نفوذ در مراکز مطالعات استراتژیک، رسانه‌ها و دانشگاه‌های برجسته و همچنین با حضور و عضویت در مناصب مهم دولتی بر رفتار نخبگان سیاسی و دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده تاثیر مهم و قابل توجهی داشته‌اند، که این موضوع ضریب نفوذ نظریات و استراتژی‌های آن‌ها را به طور قابل توجهی افزایش می‌دهد. از این منظر با توجه به وزن و اعتبار استراتژیست‌ها که در سیاست خارجی ایالات متحده دارای نفوذ و اثرگذارند می‌توان بیان نمود، علاوه بر اینکه هر کدام از این استراتژیست‌ها دارای تفکر مختص به خود می‌باشند اما از منظر دیگری می‌توان افکار و نظریات آن‌ها را در یک راستا (سطح کلان، میانی و خرد) و از حیث تفکر استراتژیک، در یک ارتباط سیستمی و مرتبط به هم تعریف نمود. این تفکرات نقش مهمی را به لحاظ تئوریک و عملی در شکل‌گیری جریانات افراطی و ایجاد تنش‌ها و جنگ‌های مذهبی در منطقه ایفا کرده است. از این منظر هانتینگتون با نظریه برخورد تمدن‌ها (برخورد تمدن اسلام و غرب)، فوکویاما با یک‌جانبه‌گرایی پایان تاریخ و برتری لیبرال دموکراسی، کیسینجر با حمایت از فدرالیزه نمودن سوریه، ایران‌هراسی، القای تقابل بلوک شیعه و سنی و جنگ مذهبی سی ساله جدید در منطقه و همچنین برژینسکی با جایگزینی اسلام و جریانات رادیکال به‌جای کمونیسم به عنوان دشمن بیرونی و نقش مستقیم در ایجاد القاعده، نقش محوری در بسترسازی افراط‌گرایی و شکل‌گیری جنگ‌های مذهبی در منطقه خاورمیانه داشته‌اند. بنابراین برای درک بهتر استراتژی (بلندمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت) ایالات متحده آمریکا در تصمیم‌سازی سیاست خارجی این کشور، تفکرات و تئوری‌های استراتژیست‌های برجسته و صاحب نفوذ ایالات متحده بسیار حائز اهمیت است که مورد بررسی قرار بگیرد. از این رو می‌توان گفت سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بسیار متاثر از مراکز علمی، اندیشکده‌ها و استراتژیست‌های این کشور است که با توجه بیشتر و رصد درست این تئوری‌ها و نظریات می‌توان به میزان زیادی از کنش ایالات متحده در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام آگاه و از منظر آینده‌پژوهی استراتژی آن‌ها را بهتر و دقیق‌تر مورد بررسی و پیش‌بینی قرار داد. همچنین



۱۰۶

پژوهش‌شناسی، شناختی و تطبیقی  
پژوهش‌های بیانی جهان اسلام  
۱۳۹۹



از این حیث، کنش و عملکرد جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت را کم هزینه‌تر، سریع‌تر و هوشمندانه‌تر در برخورد با تحرکات منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا تنظیم و اعمال نمود. در نهایت، ضروری است به شیوه‌های مختلف با استراتژی ایجاد جنگ‌های مذهبی در منطقه خاورمیانه که در حقیقت کلید اساسی آن ایجاد جریانات افراطی و تکفیری در منطقه است مرکز و با آن مقابله کرد؛ زیرا نمی‌توان صرفاً به تقابل نظامی و سرکوب این گروه‌ها اکتفاء نمود چرا که این روش گرچه تأثیر قابل توجهی داشته است اما یک شیوه‌ی درمان محور است نه یک روش پیشگیرانه و پایدار. در حقیقت، اصلاح تفکر هویت‌بخش، بنیادین و اندیشه‌های انحرافی آن‌ها را باید علمای جهان اسلام یعنی علمای اهل سنت و هم علمای اهل تشیع با همکاری و همگرایی هر چه بیشتر در سایه‌ی وحدت اسلامی بصورت امری بنیادین دنبال نمایند. در غیر این صورت تبعات مخرب آن که نمونه‌ی عینی این پدیده را می‌توان در حضور گروه‌های تکفیری مانند داعش در عراق و سوریه و نابودی زیرساخت‌ها و سرمایه‌های مادی، اجتماعی و روانی این کشورها و منطقه خاورمیانه، به همراه ایجاد هزینه‌های بسیار برای محور مقاومت و جهان اسلام به صورت کاملاً واضح و روشن مشاهده نمود.

## منابع

- امینیان، بهادر و همکاران (۱۳۹۴). «تأثیر سیاست‌های امنیتی ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری گروه تکفیری داعش»، دومین کفرانس علمی پژوهشی افق‌های نوین در علوم جغرافیا و برنامه ریزی، معماری و شهرسازی ایران، تهران: انجمن علوم و فنون بنیادین.
- امینی‌شکیب، کامبیز (۱۳۸۹). «چهل سال کار دیپلماتیک: مروری تحلیلی بر دیدگاه‌های هنری کسینجر»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسراییل شناسی-آمریکا شناسی، سال ۱۱، شماره ۳، صص ۱۱۱-۱۴۰.
- باقری، حسین و غلامی، روح الله (۱۳۹۶). «راهبرد ایالات متحده آمریکا در قبال بیداری اسلامی، مطالعه موردی کشور مصر»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۷، شماره ۳، پاییز، صص ۱۸۹-۲۱۳.
- بخشایی، حمید. صالحی، سینا (۱۳۹۶). «بررسی نظریه پایان تاریخ در اندیشه فوکویاما»، مجله بین‌المللی پژوهش ملل، سال ۳، شماره ۲۶، صص ۱۱۰-۱۱۶.
- توان، محمدعلی (۱۳۹۰). «اسلام و نظریه پایان تاریخ»، فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش، سال ۸، شماره ۳، صص ۷۵-۸۵.
- داراء، جلیل. حامی کلوانق، ولی الله (۱۳۹۲). «ایران هراسی، ابزار هژمونی طلبی آمریکا در خاورمیانه»، رهیافت انقلاب اسلامی. شماره ۳، پائیز.
- دانش‌نیا، فرهاد. مارابی، مهری (۱۳۹۵). «تقابل سازه انگاری آمریکا و روسیه در اوکراین»، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ۹، شماره ۲، صص ۲۴۱-۲۴۸.
- روحی، نبی الله (۱۳۹۳). «مبانی اعتقادی تروریسم تکفیری»، آفاق امنیت، سال ۷، شماره ۲۳، صص ۵-۳۶.
- ساداتی نژاد، مهدی (۱۳۹۴). «نقش ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری جریان‌های افراطی در جهان اسلام (مطالعه موردی القاعده و داعش)»، فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام، سال ۲، شماره ۷، صص ۱۲۲-۱۴۳.
- صادقی، سید سعید. داریوش، هادی (۱۳۹۱). «نقش گروه‌های فشار صهیونیستی در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا (مطالعه موردی دولت اوباما)»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۶، شماره ۱، صص ۲۴۳-۲۶۴.
- عباس‌زاده، هادی (۱۳۸۹). «فوکویاما: از نو محافظه‌کاری تا ویلسونیسم واقع‌گرای»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال ۱۱، شماره ۲، صص ۱۴۲-۱۲۳.
- علی‌یاری، حسن (۱۳۹۴). «نقش کشورهای غربی در چگونگی شکل‌گیری اندیشه سلفی»، فصلنامه مطالعات بیداری اسلامی، سال ۴، شماره ۷، صص ۱۱۹-۱۳۸.
- عیسی‌زاده، عباس. شرف‌الدین، حسین (۱۳۹۵). «نظریه برخورد تمدن‌ها چهارچوب مفهومی درک اسلام هراسی»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۷، شماره ۲، صص ۳۷-۶۲.
- فوکویاما، فرانسیس. پیکاردو، ریمنت (۱۳۸۰). «فوکویاما و پایان تاریخ»، مترجم عزت الله فولادوند، فصلنامه بخارا، سال ۲، شماره ۱۹، صص ۷-۱۵.
- قیاسوندی، فاطمه و ترکاشوند، جلال (۱۳۹۶). آمریکا، جنگ‌های نیابتی و امنیت خاورمیانه، فصلنامه



۱۰۸

مُلْكُ الْعِلْمِ،  
شَارِهُ الدُّرُّ،  
تَلِيْسِنَانِ ۱۳۹۹



۱۰۹

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

- پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۷، شماره ۴، زمستان، صص ۱۷۱-۱۷۲.
- کرمزادی، مسلم (۱۳۹۵). «سلفی گرایی جهادی- تکفیری و آینده ثبات سیاسی در منطقه خاورمیانه»، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۶، شماره ۱، صص ۱۱۳-۱۴۲.
- کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۸۷). «ساموئل هانتینگتون کیست؟»، فصلنامه بین‌الملل، سال ۱۸، شماره ۲۰۵، صص ۲۱-۲۲.
- کیسینجر، هنری (۱۳۹۶). نظم جهانی؛ تاملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ، ترجمه محمد تقی حسینی، چاپ دوم، تهران: علمی فرهنگی.
- ماهنامه موعود (۱۳۹۵). «ژرال‌های جنگ نم (۱): هنری آفرید کیسینجر»، فلسفه و کلام، شماره ۱۸۹، صص ۵۲-۶۴.
- متقی، ابراهیم و همکاران (۱۳۸۹)، «بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر (بر اساس رویکرد واقع گرایی تهاجمی)»، تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، سال ۲، شماره ۴، صص ۱-۲۵.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۲). «نظریه سازه‌انگاری متعارف و پژوهش در روابط بین‌الملل و استلزمات پژوهشی»، فصلنامه پژوهش سیاست نظری، سال ۱، شماره ۱۲، صص ۱-۲۰.
- ملایی، اعظم و کافی، مجید (۱۳۹۲). «احیای هویت اسلامی و ایدئولوژی تمایت طلب آمریکایی»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۳، شماره ۲، تابستان، صص ۱۲۳-۱۴۲.
- موعود (۱۳۹۶). «ژرال‌های جنگ نم (۵): فرانسیس فوکویاما»، فلسفه و کلام، شماره ۱۹۵، صص ۸۹-۹۴.
- نجات، سروش (۱۳۸۲). «عراق، تروریسم و تنها ابر قدرت»، مجله راهبرد، سال ۲، شماره ۲۸، صص ۶۸-۷۵.
- هجری، محسن (۱۳۸۵). «از زیانی برزینسکی از معادلات سیاسی بعد از جنگ سرده: فروپاشی استراتژیک در غیاب یک دشمن نیرومند»، چشم‌انداز ایران، صص ۱۲۷-۱۲۴.
- وثوقی، سعید. صفری، عسگر (۱۳۹۵). «نقش ایالات متحده آمریکا در افراطگری‌های منطقه خاورمیانه با تأکید بر عراق و سوریه»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۵ شماره ۱۷، صص ۱۰۱-۱۲۰.
- یزدانی، عنایت الله، نژادزنده، رویا (۱۳۹۳). «نگاهی سازه‌انگارانه به ظهور پدیده تروریسم در منطقه (با تأکید بر نقش داعش در منطقه)»، فصلنامه حلل المتبین، سال ۳ شماره ۹، صص ۱۷۰-۱۴۳.
- یوسفی کوپایی، غلامحسین (۱۳۹۶). «میراث برزینسکی در عرصه حکمرانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال ۱۸، شماره ۲، صص ۹۶-۹۷.
- وب سایت باشگاه استراتیست‌های جوان (۱۳۹۴). «جنگ مذهبی سی ساله جدید»، بازیابی شده در ۱۳ آذر از <http://www.ystc.ir/thirty-years-war>
- وب سایت باشگاه خبرنگاران جوان (۱۳۹۶). «سندي ديگري از حمایت آمریکا از تروریست‌ها»، بازیابی شده در ۱۳ آذر از <https://www.yjc.ir/fa/news/6106649>
- وب سایت شبکه خبر (۱۳۹۶). «توصیه کسینجر به ترامپ: داعش را حفظ کن»، بازیابی شده در ۱۳ آذر از <http://www.irinn.ir/fa/news/514102> از ۱۳۹۷

- Ali, Yaser (2012). "Shariah and Citizenship How Islamophobia Is Creating a Second-Class Citizenry in America", California Law Review, pp 1027-1068.
- Brown, Steve (2019), "Empire by Terror, Afghanistan to Syria: Brzezinski's al Qaeda Doctrine", <https://theduran.com/empire-by-terror-afghanistan-to-syria-brzezinksis-al-qaeda-doctrine>.
- Chossudovsky, Michel (2008). "Al Qaeda and the War on Terrorism", <https://www.globalresearch.ca/al-qaeda-and-the-war-on-terrorism/7718>.
- Fukuyama, Francis (1989). "The End of History?. The National Interest", pp1-18.
- Huntington, S, (1993). "The Clash of Civilization", Foreign Affairs, Vol, 72, No. 3, pp 22-49.
- kissinger, Henry (2015). "A Path Out of the Middle East Collapse", The Wall Street Journal, <https://www.henryakissinger.com/articles/wsj101615>.
- kissinger, Henry (2012). "Job One Abroad: Iran", <https://www.henryakissinger.com/articles/job-one-abroad-iran>.
- Kissinger, Henry, George P. Shultz (2015), "The Iran Deal and Its Consequences", <https://www.wsj.com/articles/the-iran-deal-and-its-consequences-1428447582>.
- Lewis, Daniel (2017), "Zbigniew Brzezinski, National Security Adviser to Jimmy Carter", Dies at 89, <https://www.nytimes.com/2017/05/26/us/zbigniew-brzezinski-dead-national-security-adviser-to-carter>.
- Menand, Louis (2018), "Francis Fukuyama Postpones the End of History", <https://www.newyorker.com/magazine/2018/09/03/francis-fukuyama-postpones-the-end-of-history>.

DOI: 10.21859/priw-100204

به این مقاله این گونه ارجاع دهید:

جعفری، امین؛ جعفری، علی‌اکبر (۱۳۹۹)، «استراتژیست‌های آمریکا و شکل‌گیری جنگ‌های مذهبی در خاورمیانه» فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان‌اسلام، س، ۱۰، ش، ۲، تابستان ۹۹، صص ۸۵-۱۱۰



۱۱.

سال هجدهم، شماره دویم، تابستان ۱۳۹۹